

ملاحظات اخلاق زیست‌محیطی هدایت و چوبک نقد دو داستان

زهرا پارساپور*

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

اخلاق زیست‌محیطی به بررسی ملاحظات اخلاقی دخیل در رابطه انسان با محیط پیرامونش می‌پردازد. دو داستان «سگ ولگرد» و «انتری که لوطی‌اش مرده بود» ظرفیت‌های مشترکی دارند که زمینه‌ساز نقد و خوانش آن‌ها با چنین رویکردی است؛ به‌گونه‌ای که بیش از سایر خوانش‌ها، با دنیای ذهنی صاحبان این دو اثر و نیز با متن آن‌ها همخوانی دارد. در این مقاله، ملاحظات اخلاق زیست‌محیطی این دو اثر را به‌شکلی تطبیقی بیان خواهیم کرد و دلایل توجیهی نویسندگان را در لزوم رعایت اخلاق و حقوق حیوانات برخواهیم شمرد. این دلایل شامل دو نوع منطقی و عقلانی، و احساسی و اقناعی است که از این دو اثر استخراج و استنباط شده است. تحقیق به‌روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است. نتایج نشان می‌دهد بیشترین تکیه نویسندگان بر توجیهات احساسی و اقناعی در این دو داستان است؛ همچنین، بیانگر نزدیکی دیدگاه‌های اخلاقی این دو نویسنده با بعضی آموزه‌های سنتی و نیز نظریه‌های جدید در حوزه اخلاق حیوانات از جمله دیدگاه کانت و آلبرت شوابتر است. توصیفات و ماجرای این دو داستان نوعی مبارزه با گونه‌گرایی را با شگردهای گوناگون ادبی ترویج می‌کنند.

واژه‌های کلیدی: اخلاق زیست‌محیطی، اخلاق حیوانات، دلایل اقناعی، هدایت، چوبک.

* نویسنده مسئول: zparsapoor@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱/۱۴

۱. مقدمه

زمانی که از ادبیات و رمان متعهد سخن می‌گوییم، اولین چیزی که به نظر می‌رسد آن بخش از ادبیات است که به مسائل و دغدغه‌های بشری یا مشکلات سیاسی، اجتماعی و اخلاقی روزگار نویسنده می‌پردازد. «نویسنده متعهد طبق تعریف سارتر نویسنده‌ای است که توجه خوانندگان را به دیگران به‌خصوص ستم‌دیدگان جهان معطوف می‌سازد و نیک می‌داند که افشاگری راهی به‌سوی تغییرات و تحولات اجتماعی است» (قویمی، ۱۳۸۷: ۴۷). این نگاه به ادبیات متعهد ما را از مشکلات و مسائلی که برای سایر موجودات چه به‌دست ما و چه به‌طور طبیعی به‌وجود آمده است، غافل می‌کند. با بروز بحران محیط زیست، ضرورت بازنگری در همه مفاهیم اخلاقی و فرهنگی، و تعاریف، تفاسیر و برداشتهای ذهنی از متون مختلف در علوم انسانی امری شایسته و بایسته تلقی می‌شود. از آن جمله، همین برداشت محدودی است که ما از تعریف ادبیات متعهد در ذهن داریم. به‌گواه آثار متعددی که در حوزه هنر و ادبیات خلق شده است، اندیشمندان و صاحبان ذوق و قلم فقط در آثار خود دغدغه‌ها و مشکلات بشری را مطرح نکرده‌اند؛ بلکه با همدردی و حساسیت تحسین‌برانگیزی به بیان دردها، احساسات و مظلومیت‌های سایر موجودات - از گل و گیاه تا حیوانات و پرندگان - و حتی آلودگی آب و خاک سخن گفته و سروده‌اند. از این‌رو، شایسته است در نقد و تفسیر این آثار دست‌کم یکی از رویکردها با دغدغه‌های زیست‌محیطی همراه باشد.

۱-۱. پیشینه تحقیق

پیشینه نقد اخلاق زیست‌محیطی: ^۱ در این پژوهش، نخستین بار است که آثار ادبی با رویکرد اخلاق زیست‌محیطی و اخلاق حیوانات نقد می‌شود و دیدگاه‌های نویسندگان با نظریه‌های تازه در حوزه اخلاق مطابقت داده می‌شود. این نقد با رویکرد غیرانسان‌محور در کنار نقد بوم‌گرا قرار می‌گیرد؛ با این تفاوت که در نقد بوم‌گرا - چنان‌که در کتاب **نقد بوم‌گرا، ادبیات و محیط زیست** توضیح داده شده - نقش محیط زیست در شکل‌گیری داستان، زمینه، زبان و عناصر آن بررسی شده است؛ اما در نقد اخلاق زیست‌محیطی صرفاً به چگونگی رابطه اخلاقی میان انسان و موجودات دیگر

(ناناسان) در داستان توجه می‌شود؛ به عبارت دیگر، تأکید این نقد بر تحلیل محتوای اثر از دیدگاه اخلاق زیست‌محیطی است. شاید بتوان حوزه این نقد را در میانه نقد بوم‌گرا و نقد اخلاقی - البته با نگرشی وسیع‌تر از گذشته - قرار داد. پیشینه نقد دو داستان: در غالب نقدهایی که تاکنون از داستان «انتری که لوطی‌اش مرده بود» نوشته شده است، برداشت‌های نمادینی از شخصیت اول آن ملاحظه می‌شود؛ به‌گونه‌ای که او را نه حیوانی به‌نام مخمل، بلکه نمادی از طبقه خاصی از انسان‌ها قلمداد می‌کنند و به نقد و بررسی داستان از منظر جامعه‌شناسی می‌پردازند. علی‌دهباشی این داستان را طرحی نمادین از فروپاشی روابط اجتماعی در ایران آن روزها می‌داند:

این داستان بامزه [...] به نظر من، بیشتر به موضوع «مناسبات و روابط اجتماعی» که در واقع با چگونگی «وجود داشتن» انسان در ایران پیوستگی عمیق دارد، مربوط است و این موضوع یعنی «روند متلاشی شدن روابط اجتماعی در ایران در یکی از بحرانی‌ترین ایام سیاسی» به‌صورت منفی تعبیر شده است (۱۳۸۰: ۲۶۴).

عبدالعلی دستغیب (۱۳۷۹) نیز در نقد خود، با توجه به زمان شکل‌گیری این اثر یعنی دهه‌های بیست و سی، هم‌زمان با شکست دیکتاتوری رضاخان و باز شدن نسبی فضاها سیاسی و اجتماعی ایران، آزادی‌انتر را با این فضا پیوند می‌زند. امیر صادقی (۱۳۸۹) در مقاله «نگاه انسان‌شناختی به داستان کوتاه "انتری که لوطی‌اش مرده بود"» آزادی‌انتر را با ورود انسان سنتی به دنیای مدرن مرتبط می‌داند. این انسان از سنت گسسته است و در زیر پای خویش احساس خلأ می‌کند؛ اما باید هزینه آن را بپردازد و شهادت و ورود به این دنیا را داشته باشد. جمال میرصادقی (۱۳۸۱) نیز با رویکردی روان‌کاوانه، تأثیر عقاید فروید بر آثار چوبک را بررسی کرده است.

در نقد داستان «سگ ولگرد» نیز انسان و دغدغه‌هایش محوریت دارند. مهریه احمدی با رویکرد جامعه‌شناختی به نقد این داستان می‌پردازد و شخصیت هدایت را مانند پات، مطرود مردم عادی، مذهبیون و حتی روشن‌فکران غرب‌زده می‌داند. او از

سه کلاغ و نیز درخت کهن سال داستان تعبیری نمادین برای بیان اوضاع اجتماعی دارد. همایون کاتوزیان (۱۳۸۲: ۸۲) با نقدی روان‌کاوانه بر داستان، سه لایه را در آن ملاحظه می‌کند: رفتار بی‌رحمانه انسان با حیوان، رنج مضاعف پات از به‌یاد آوردن روزگار امن و آسایش، و نوستالژی بهشت گمشده کودکی که در آن نیاز و ترس نیست. در نقد کاتوزیان که به‌نظر می‌رسد یکی از جدی‌ترین نقدها از داستان «سگ ولگرد» باشد، پات با دغدغه‌هایش در هر سه لایه به‌عنوان حیوان لحاظ شده است. لایه‌ها به‌ترتیب درونی‌تر و ذهنی‌تر می‌شوند و البته، لایه سوم می‌تواند به‌شکل تمثیلی به بیگانگی انسان از دیگران و خویشتن خویش نیز تأویل شود. در مقاله «بازتاب اسطوره در سگ ولگرد» (۱۳۹۳) نویسندگان تلاشی سخت و تاحدودی ناموفق داشتند تا ریشه‌های اسطوره‌ای این داستان را با اسطوره‌های مربوط به سگ، آنیما و نیز عقده ادیب نشان دهند. این داستان با رویکردهای دیگری نیز نقد شده است که برای پرهیز از اطناب آنها را متذکر نمی‌شویم. انتخاب این دو داستان هم به‌دلیل برجستگی جایگاه ادبی آنهاست و هم ظرفیتی که برای بازخوانی و تفسیر با ملاحظات زیست‌محیطی دارند. در پیشینه نقد این دو داستان - چنان‌که ملاحظه شد - چنین رویکردی لحاظ نشده است. روش تحقیق مقاله نیز توصیفی - تحلیلی است.

۲. نقد اخلاق زیست‌محیطی

در پی بحران زیست‌محیطی و واکاوی ریشه‌های فکری و فرهنگی رفتارهای ناموجه انسان با طبیعت، یکی از شاخه‌های علوم انسانی که با ملاحظات زیست‌محیطی مورد مطالعه قرار گرفت، اخلاق و فلسفه اخلاق بود. گروهی از متفکران این حوزه آموزه‌ها و دستورالعمل‌های اخلاق سنتی را انسان‌محورانه‌تر از آن دانستند که بتوان مصلحت و حقوق همه موجودات را در آن گنجانده؛ از این‌رو، در سال ۱۹۷۰م ذیل اخلاق کاربردی مبحث تازه و مجزایی باعنوان اخلاق زیست‌محیطی را مطرح کردند و کوشیدند با ارائه نظریه‌های جدیدی در این حوزه، تعریفی نو از رابطه اخلاقی انسان با ناسان به‌دست دهند؛ از جمله این تعریف: «اخلاق محیط زیست شاخه‌ای از اخلاق است که به درست و نادرست رفتارهای ما با عالم غیرانسان می‌پردازد» (بنسون، ۱۳۸۲: ۱۹).

اخلاق محیط زیست می‌کوشد برخلاف گرایش غالب در نظام‌های سنتی اخلاق که در آن‌ها پروای طبیعت، موجودات طبیعی و جانوران غیر از انسان تحت شعاع پروای انسان‌ها قرار داشته است، این امور را نیز در گستره تعلق خاطر اخلاقی جای دهد و برای آن‌ها نیز حقوق اخلاقی و ارزش مستقل قائل شود. رفتار با حیوانات، رفتار با زمین، بهره‌برداری از منابع طبیعی، حفظ گونه‌ها و مناطق طبیعی و حیات وحش، آلودگی و تخریب محیط زیست از جمله مباحثی هستند که در اخلاق محیط زیست بررسی می‌شوند (علیا، ۱۳۹۱: ۲۸).

در اخلاق حیوانات^۲ که به‌طور خاص به رابطه انسان و حیوانات می‌پردازد، رویکردها و نظریه‌های متعددی مطرح شده است. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان آن را شامل «رویکرد تحلیلی، رویکرد پست‌مدرن، رویکرد پراگماتیستی و رویکرد الاهیاتی دانست. رویکرد تحلیلی خود از دو جریان نیرومند تشکیل شده است: دفاع از حقوق حیوانات براساس فایده‌گرایی و دفاع از حقوق حیوانات براساس وظیفه‌گرایی» (جاهد، ۱۳۹۲: ۱۶۵). هرچند در اخلاق سنتی انسان اصل و محور قرار گرفته است، گروه دیگری از صاحب‌نظران بر این اعتقادند که می‌توان با واکاوی و بسط اخلاق سنتی و در چهارچوب نظریه‌های اخلاقی مانند پیامدگرایی، وظیفه‌شناسی و اخلاق فضیلت منافع سایر موجودات و طبیعت را تأمین کرد و رفتاری اخلاقی با طبیعت داشت. این گروه معتقدند «انسان‌محوری فرهیخته برای رسیدن به این هدف کافی است و حتی از نظر سیاست‌گذاری شاید از نظریه‌های غیرانسان‌مدار در عرضه نتایج عملی مؤثرتر باشد» (نورتن به نقل از بری و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۴۴). در این مقاله، با بازخوانی دو اثر، دیدگاه‌های نویسنده آن‌ها را درباره اخلاق حیوانات استخراج کرده و با رویکردها و نظریه‌های معاصر و نیز اخلاق سنتی مطابقت داده‌ایم. این رویکرد به آثار ادبی می‌تواند نوعی بازنگری در شیوه رفتار و تعامل ما با حیوانات و طبیعت را به دنبال داشته باشد.

۳. لزوم نقد دو داستان با رویکرد اخلاق زیست محیطی

تمام رویکردهای نقد به‌نوعی به انسان و دغدغه‌های زبانی، فکری و فرهنگی او مربوط می‌شوند؛ از همین روست که ناقدان حتی از آثار طبیعت‌گرا و آثاری که به‌نوعی

دغدغه‌های موجودات دیگر غیر از انسان را مطرح می‌کنند، تأویل و تفسیری به دست می‌دهند که به انسان بازمی‌گردد. لورنس بوئل^۳ معتقد است:

تصویر ایدئولوژیک از طبیعت، [...] یا تمثیل اجتماعی از دنیای بیرون کار بیهوده‌ای است. بهتر است به دنبال مفهومی مرتبط با ابعاد تجربی و یا ارجاعی از ادبیات باشیم. در این صورت است که ادبیات به تعامل ما با جهان طبیعی کمک می‌کند (به نقل از Philips, 1999: 584).

این نقد بوئل بسیاری از تفسیرها و برداشت‌های انسان از طبیعت را در طول تاریخ دربرمی‌گیرد؛ چه تأویل و تفسیر متون دینی و چه نقد و تفسیر متون ادبی. در پیشینه‌ای که برای این دو داستان آوردیم، چنین غفلتی نسبت به ابعاد واقعی و ارجاعی داستان مشاهده می‌شود. انتخاب شخصیت حیوان برای این دو داستان، با توجه به حساسیت این دو نویسنده به رنج حیوانات، بی‌دلیل نیست. چوبک در ایامی که دوران بیماری‌اش را در شیراز می‌گذراند، تنها مونس او میمون کوچکی به نام «مخمل» بود که پدرش برایش خریده بود. آن‌گونه که خودش می‌گوید، خصومت نامادری‌اش با مخمل باعث می‌شود پدرش مخمل را به افسری ببخشد و او در این ایام تنها می‌ماند و در نمان برای میمون اشک می‌ریزد (محمودی، ۱۳۸۱: ۳۸). چنان‌که ملاحظه می‌شود، حتی انتخاب نام «مخمل» بر انتر داستان در احساس ترحم به حیوانات ریشه دارد که چوبک در زندگی شخصی‌اش تجربه کرده بود. هدایت نیز به حقوق حیوانات حساس بود و به همین علت، گوشت‌خواری را ترک کرده و گیاه‌خوار شده بود. او در جزوه «انسان و حیوان» و پس از آن کتاب *فواید گیاه‌خواری* درباره اخلاق و حقوق حیوانات سخن می‌گوید و به شدت به نگاه انسان‌محور می‌تازد. او می‌کوشد تا ثابت کند که نگاه تحقیرآمیز به حیوانات ناشی از نداشتن شناخت از جهان آن‌ها و ناهمدلی با آنان است. از آنجا که پیام نهایی داستان «سگ ولگرد» و «انتری که لوطی‌اش مُرده بود» شباهت زیادی با هم دارد و هر دو به حقوق و اخلاق حیوانات مربوط می‌شود، بحث نقد اخلاق زیست‌محیطی را در این دو اثر به شکل تطبیقی پی می‌گیریم.

۴. نقد تطبیقی دو داستان هدایت و چوبک با رویکرد اخلاق زیست‌محیطی

چوبک در نوشتن داستان خود تحت تأثیر داستان «سگ ولگرد» صادق هدایت بوده و مثل او توانسته است کاملاً در شخصیت حیوان فرورود و احساسات، ادراکات و نیازهای او را در میان انسان‌ها بیان کند. به عبارت دیگر، هنر آن‌ها این بوده است که از منظر حیوانات به رفتار انسان‌ها بنگرند و آن را نقد کنند. در رویکرد پست‌مدرن در اخلاق حیوانات، نگرش‌های گوناگون انسان‌ها و اکاوی می‌شود. این بررسی‌ها نشان می‌دهند چگونه جنسیت، هویت‌های قومی، بیولوژیکی، وضعیت بدن انسان و ارزش‌ها فهم و درک انسان‌ها را از حیوانات تحت تأثیر قرار می‌دهند؛ برای مثال، به جای تمرکز بر چگونگی نگاه انسان‌ها به حیوانات، نگاه حیوان به انسان را مورد توجه قرار می‌دهند (Callicott & Frodeman, 2009: 42).

در هر دو داستان، با حیوانی مواجه می‌شویم که از محیط طبیعی خود گسسته و به هر علت و با هر پیشینه‌ای، در جامعه انسانی زندگی کرده است. همچنین، در هر دو داستان، شرایط به‌گونه‌ای تغییر می‌کند که حیوان نه قادر است زندگی راحتی در جامعه انسانی داشته باشد و نه توانایی دارد به محیط طبیعی خود بازگردد. هدایت و چوبک توانسته‌اند این تردید تلخ در انتخاب دو محیط را با نشستن در چشم و دل حیوان و هم‌ذات‌پنداری با او به‌تصویر درآورند. باوجود شباهت زیاد این دو داستان، اختلافاتی هم در آن‌ها مشاهده می‌شود؛ از جمله نوع رابطه انسان با حیوان. رابطه انسان با حیوان یا براساس نیازهای عاطفی و روحی یا نیازهای مادی شکل می‌گیرد. گاهی رابطه انسان با حیوان و مراقبت از آن صرفاً به‌سبب نیازهای مادی مانند استفاده از گوشت، پوست و شیر آن‌هاست؛ اما گاهی مراقبت انسان از حیوان نه به‌دلیل نیاز مادی (یا دست‌کم نه تنها براساس نیاز مادی)، بلکه به‌علت نیازهای روحی مثل گریز از تنهایی، و حس زیباشناختی به رنگ، شکل و صدای حیوان است که موجب شکل‌گیری رابطه‌ای عاطفی میان آن دو می‌شود. در حیوانات اهلی نیز به‌تدریج این دو نیاز مادی و عاطفی به انسان شکل می‌گیرد؛ با این تفاوت که نیاز مادی آن‌ها به خوراک و مکان امن برای همه ما ملموس است؛ اما نیاز عاطفی آن‌ها که به‌تدریج شکل می‌گیرد، جز برای عده‌ای که حس همدلی و ترحم در آن‌ها پررنگ است، دشوار می‌نماید.

بررسی نوع رابطه میان لوطی و انتر در داستان چوبک با توجه به این دو نوع نیاز نشان می‌دهد لوطی به انتر برای گذران زندگی و کسب درآمد نیاز داشت؛ ولی این نیاز مادی به شکل‌گیری رابطه عاطفی لوطی با مخمل منجر نشد؛ البته، شاید اعتیاد او در این بی‌اعتنایی و بی‌توجهی مؤثر بوده است. در داستان دیگر چوبک نیز، «آتما سگ من»، شخصیت اول داستان که مغرور و عرق‌خور است، نمی‌تواند با سگی که با او زندگی می‌کند، رابطه عاطفی برقرار کند؛ چنان‌که با خانواده‌اش و انسان‌های دیگر نیز نتوانسته کنار بیاید و در نتیجه، تنها مانده است. چوبک در داستان «قفس» مرغ و خروس را جهت همدلی برگزیده است که انسان برای تغذیه به شدت به آن‌ها وابسته است؛ ولی نه حقوقی برای آن‌ها قائل است و نه رابطه عاطفی با پرندگان دارد. برخلاف لوطی، مخمل از لحاظ روحی و نه لزوماً عاطفی به لوطی وابسته شده است؛ به گونه‌ای که با وجود همه خشونت‌های لوطی، بدون او قادر به ادامه زندگی نیست: «با مرگ لوطی، نیمی از مغز مخمل فلج شده است و نمی‌داند چکار کند. از میان آدم‌ها تنها لوطی جهان را می‌شناخت و او بود که هم‌زبان‌ش بود و به دنیای آدم‌های دیگر ربطش می‌داد [...] مخمل مجبور به اسیر بودن است» (چوبک، ۱۳۲۸: ۱۰۲). در داستان چوبک، واژه «زنجیر» حدود سی بار تکرار شده است. این زنجیر از انتر موجودی رام و سربه‌زیر برای لوطی جهان ساخته و او را تا پایان داستان به استثمار کشیده بود. مخمل همه آدم‌ها را استثمارگرانی ظالم و موذی می‌بیند که نمی‌شود به آن‌ها اعتماد کرد؛ با این حال، او معتاد شده بود: به ظاهر به دود چپق و تریاک لوطی جهان؛ اما درحقیقت به آزار و اذیت‌ها و فحش‌های صاحبش. این اعتیاد فلج‌کننده و زمین‌گیرکننده هم‌زمان با نیاز او اجازه نمی‌داد بعد از کنده شدن زنجیرش از زمین، آنجا را رها کند و از آزادی‌اش بهره‌مند شود.

در داستان «سگ ولگرد»، ماجرا متفاوت است. رابطه سگ با صاحب اول خود که در همان آغاز داستان از او جدا می‌شود، پیوند عاطفی دوسویه است. نکته درخور تأمل این است که هرچند صاحب پات رابطه‌ای کاملاً عاطفی با او داشت، این مهربانی همراه با شناخت دنیای سگ و توجه به خواسته‌های غریزی‌اش نبود؛ به گونه‌ای که سگ مجبور شد برای رسیدن به جنس ماده از او جدا شود. پس از گم شدن، رابطه پات با

سایر آدم‌ها تعریفی متفاوت دارد؛ چون بقیه آدم‌ها نه نیاز مادی به سگ دارند و نه رابطه عاطفی و اخلاقی با او برقرار می‌کنند. سگ ولگرد (در رابطه با انسان‌های توصیف‌شده در داستان به‌جز صاحبش) نماینده حیواناتی است که به دلایلی دور از محیط طبیعی در شهر و میان آدم‌ها زندگی می‌کنند، ولی برای آن‌ها فایده مادی ندارند و به همین دلیل هم، آدم‌ها به نیازهای اولیه آن‌ها بی‌اعتنا هستند. حتی گاهی به سبب پس‌زمینه مذهبی یا فرهنگی، ممکن است آن‌ها را شوم، نجس، ترسناک یا زشت و آزاردهنده تلقی کنند و از خود برانند و آسیب بزنند. در هر دو داستان، حیوانات مورد بی‌مهری و آزار و اذیت انسان‌ها قرار می‌گیرند. چوبک از زاویه دید مخمل به نقد رفتار زشت انسان‌ها می‌پردازد: «از آدم‌ها همیشه این خاطره در دلش بود که برای آزار و انگولک کردن او بود که دورش جمع می‌شدند» (۱۳۲۸: ۷۸). در جایی دیگر، از ترس و وحشت و جبری که جامعه انسانی بر او تحمیل کرده بود، سخن می‌گوید: «زندگی‌اش جز ترس از محیط خودش، برایش چیز دیگری نبود. از هرچه دورورش بود، وحشت داشت [...] هرچه می‌کرد، مجبور بود، هرچه می‌دید، مجبور بود و هرچه می‌خورد، مجبور بود» (همان، ۸۱). به نظر می‌رسد حتی وضعیت سگ ولگرد دردناک‌تر باشد؛ زیرا در ابراز محبت پیش‌دستی می‌کند؛ اما در مقابل جز بی‌مهری و آزار چیزی نمی‌بیند: «او احتیاج داشت که مهربانی خودش را به کسی ابراز بکند، برایش فداکاری بنماید. حس پرستش و وفاداری خود را به کسی نشان بدهد؛ اما به نظر می‌آید هیچ‌کس احتیاجی به ابراز احساسات او نداشت» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۹).

مهم‌ترین و بدترین اتفاقی که در مورد حیوانات اهلی از جمله مخمل و پات می‌افتد، این است که به تدریج از محیط زیست طبیعی و به تبع آن از شیوه و سبک زندگی معمولی گونه‌هایی نظیر خود فاصله می‌گیرند. پات کم‌کم مهارت‌هایی نظیر شکار، دفاع از خود، گریز از دشمن و مطابقت خود با شرایط محیطی را ازدست می‌دهد و از همین‌رو، وابستگی به انسان و جامعه انسانی برای او جنبه حیاتی پیدا می‌کند. چوبک و هدایت این حقیقت را به تصویر می‌کشند که حیوان دست‌آموز انسان و بزرگ‌شده در شهر بعد از مدتی نه قادر است به صورت مستقل در جامعه انسانی زندگی کند و نه در محیط زندگی طبیعی خود به حیاتش ادامه دهد؛ از این‌رو،

خطرهایی که وی را در محیط طبیعی تهدید می‌کند، کمتر از آسیب‌های محیط شهری نیست. چوبک تعبیر معنادار «مسخ» را دربارهٔ مخمل به‌کار می‌گیرد: «او نه آدم بود و نه میمون میمون، موجودی بود میان این دو تا که مسخ شده بود» (۱۳۲۸: ۱۰۸). هدایت نیز این سرگشتگی حیوان را بعد از جدایی از صاحبش چنین توصیف می‌کند: «اضطراب و وحشت گوارایی کرد. چطور پات می‌توانست بی‌صاحب! بی‌خدایش زندگی کند» (۱۳۴۲: ۱۶). رسیدن به چنین سرگشتگی‌ای سرنوشت محتوم بسیاری از حیواناتی است که به‌دست انسان اهلی می‌شوند و مدت زیادی در جامعهٔ انسانی زندگی می‌کنند. این مضمون در آثار برجستهٔ جهانی همچون *لافکادیو* اثر شل سیلوراستاین و شاید به‌نوعی در *سپیدندان* اثر جک لندن نیز ملاحظه می‌شود که با نقدی بوم‌گرایانه و با رویکرد اخلاق زیست‌محیطی معنایی تازه پیدا می‌کنند. شاید لازم باشد از این منظر نیز به رفتار به‌ظاهر حیوان‌دوستانهٔ انسان متمدن بنگریم: باوجود همهٔ تدارکات و توجهاتی که به حیوانات خانگی به‌ویژه سگ دارد، آیا با دور کردن او از دنیای طبیعی خودش، مرتکب خطا و ظلم در حق او نمی‌شود؟

۵. دلایل منطقی و اقناعی رعایت حقوق حیوانات

در علم اخلاق باید به دو سؤال اساسی پاسخ داد: «چه باید بکنیم؟» که در حوزهٔ عملی علم اخلاق به آن پاسخ داده می‌شود و «چرا باید بکنیم؟» که پاسخ آن در حوزهٔ نظری علم اخلاق گنجانده شده است. در اینجا به پرسش دوم که به بخش نظری اخلاق زیست‌محیطی مربوط می‌شود، تمرکز می‌کنیم. پس از توصیف واقعیت‌های موجود در رفتار ناعادلانهٔ انسان با حیوانات که در این‌گونه داستان‌ها مطرح می‌شود، این سؤال در ذهن شکل می‌گیرد که اصولاً چرا باید دغدغهٔ رعایت اخلاق را دربارهٔ غیرانسان داشته باشیم. چرا من به‌عنوان انسان اخلاقی، باید حقوق موجوداتی مانند سگ و گربه را که نیازی به آن‌ها ندارم، مراعات کنم چه رسد به رعایت حقوق حیواناتی مانند شیر یا پلنگ که ممکن است به من آسیب برسانند؟ در اینجا دو دیدگاه اصلی مطرح می‌شود: یکی دیدگاه فایده‌گروانهٔ پیتر سینگر^۴ و دیگر دیدگاه وظیفه‌گروانهٔ تام ریگان^۵ که هرکدام استدلال‌ات خاص خود را دارند (ر.ک: جاهد، ۱۳۹۲: ۱۸۲). در این دو داستان، هر

دو وضعیت را در مورد حیوانات شاهدیم؛ هم زمانی که فایده‌ای از آن‌ها عاید انسان می‌شود و هم وقتی که در شهر یله و رها هستند. در ادامه، به این پرسش پاسخ می‌دهیم که دو نویسنده چه توجیه اخلاقی برای آسیب نرساندن به حیوانات در این دو وضعیت دارند و دیدگاه‌های آن‌ها با کدامیک از نظریه‌ها در حوزه اخلاق زیست‌محیطی قابل انطباق است. به‌طور کلی، دلایلی را که این دو نویسنده برای پاسخ به این سؤال به‌شکل صریح یا ضمنی در داستان و نوشته‌های خود می‌آورند، به دو گونه عقلانی و منطقی، و اقناعی و احساسی تقسیم می‌کنیم.

۱-۵. دلایل عقلانی و منطقی

۱-۱-۵. پرهیز از گونه‌گرایی و تبعیض گونه‌ای

انسان در چهارچوب اخلاق زیست‌محور - نه انسان‌محور - همواره حق به‌جانب نیست. او نیز گونه‌ای است که در کنار هزاران گونه دیگر بر روی زمین زندگی می‌کند، بی‌آنکه همچون مالکی بی‌نیاز حق داشته باشد هرطور که می‌خواهد با مایملک خویش رفتار کند.

گونه‌گرایی^۶ به معنای تبعیض گونه‌ای اصطلاحی است که ریچارد راید در سال ۱۹۸۵ ابداع کرد. در فرهنگ لغت آکسفورد گونه‌گرایی این‌طور تعریف شده است: تبعیض‌گذاری علیه یا سوءاستفاده از گونه‌های خاصی از حیوانات توسط انسان که براساس فرضیه برتری انسان بر دیگر موجودات بنا شده است (Callicott & Frodeman, 2009: 278).

همان‌طور که از لحاظ اخلاقی با تبعیض جنسیتی و نژادی مخالفت شد، مخالفان گونه‌گرایی نیز معتقدند نباید میان گونه انسان و سایر گونه‌های غیرانسان تبعیض قائل شد. جامعه اخلاقی باید هم در مورد انسان‌ها و هم سایر موجودات اصول اخلاقی را رعایت کند. ریچارد راید دلایل متعددی را برای رد تبعیض گونه‌ای و گونه‌سالاری در جامعه اخلاقی مطرح می‌کند. این دلایل عبارت‌اند از:

الف. همه اعضای گونه‌های حیوانی توانایی درد کشیدن دارند.

ب. براساس نظریه داروین ما با گونه‌های دیگر جانوری خویشاوندیم؛ درحالی که ما با دیگر حیوانات نه مانند خویشاوندانمان، بلکه مثل اشیای بی‌احساس رفتار می‌کنیم. پ. حقیقت این است که ما از این‌رو حیوانات دیگر را استثمار می‌کنیم و موجب رنج کشیدنشان می‌شویم که از آن‌ها قوی‌تریم. آیا این به این معناست که اگر موجودات فضایی‌ای که از آن‌ها یاد کردیم، بر زمین فرود آیند و معلوم شود از ما قوی‌ترند، بلافاصله اجازه دارند دنبالمان کنند و با کشتار ما اسباب سرگرمی‌شان را فراهم سازند، روی ما آزمایش کنند یا در دامداری‌های صنعتی پرورشمان دهند و ما را به‌صورت همبرگرهای لذیذ نوش‌جان کنند؟ (Rayder, 2006).

هدایت و چوبک هر دو می‌کوشند با توصیفات دقیق این تبعیض گونه‌ای را با دلایل متعدد زشت و ناپسند نشان دهند و به ما بگویند که سایر گونه‌ها نیز جان دارند و جان شیرینشان خوش است. شاید چوبک به‌عمد نام «انتر» را برای نشان دادن ظلم به حیوانات انتخاب کرده است تا از لحاظ ظاهری، بیشترین شباهت را به انسان داشته باشد و از نظر حلقه‌های تکامل داروینی، چسبیده به حلقه انسانی باشد. این تلنگر در داستان از زبان خودِ انتر به خواننده منتقل می‌شود؛ زمانی که مخمل پسر چوپان را می‌بیند، او را حیوانی شبیه به خود می‌داند: «مخمل هم همیشه از حیوانات این‌جوری (پسر چوپان) آزار و رنج دیده بود. او حیوانی را که مثل خودش بود و به خودش شباهت داشت، خوب می‌شناخت. این‌گونه حیوانات را زیاده‌تر از جانوران دیگر دیده بود» (چوبک، ۱۳۲۸: ۹۷).

۵-۱-۲. استدلال کانتی

هدایت از روش استدلالی دیگری نیز بهره می‌گیرد که به استدلال کانت بسیار نزدیک است. از نظر هدایت، منع ظلم به حیوانات در جامعه، مقدمه تهذیب اخلاق آن جامعه است. او در کتاب *انسان و حیوان* با ذکر نقل‌قول‌های متعدد از متفکران سعی می‌کند این ادعای خود را اثبات کند: «بهترین راه برای تهذیب اخلاق یک جامعه، منع ظلم نسبت به حیوانات است. در انگلیس و امریکا، مجامع حمایت از حیوانات را به نام انسانیت^۷ می‌نامند» (هدایت، ۱۳۷۹: ۳۱۹). بی‌شک، کودکانی که به اذیت و آزار حیوانات

بی‌گناه عادت می‌کنند، در بزرگسالی نیز با انسان‌های هم‌نوع خود رفتاری اخلاقی نخواهند داشت. مونتین^۱ می‌گوید: «این یک تفریح برای مادران است که بچه خود را ببینند که گردن پرنده را می‌کند و سگ و گربه را در بازی مجروح می‌کند. این‌ها ریشه فساد و بنیاد سنگ‌دلی و ظلم و خیانت می‌باشد.» (همان‌جا). کانت نیز هرچند فقط برای موجودات عاقل ارزش ذاتی قائل است و به‌نوعی دیدگاه انسان‌محور دارد، رعایت حقوق حیوانات را وظیفه انسانی و اخلاقی ما می‌داند. او در مقاله «حقوق حیوانات» ابتدا استدلال می‌کند که موجودات عاقل فی‌نفسه غایت‌اند و هیچ‌گاه نباید به‌منزله و وسیله صرف از آن‌ها استفاده شود؛ چون فقط آن‌ها ارزش اخلاقی ذاتی دارند. حیوانات شخص محسوب نمی‌شوند؛ زیرا موجوداتی عاقل و خودآگاه نیستند که قادر به درک قانون اخلاق باشند. اما کانت ذی‌شعور و عاقل نبودن آنان را دلیل بر این نمی‌داند که ما در رفتار با آنان ملاحظات اخلاقی را رعایت نکنیم؛ بلکه برعکس، با ذکر دلایلی رعایت حال آنان را وظیفه انسانی ما می‌داند. او می‌گوید ما باید با آن‌ها مهربان باشیم؛ زیرا این امر به ما کمک می‌کند خصوصیات خوب را در خود پرورش دهیم و با هم‌نوعان خویش با ملاحظه و توجه بیشتری رفتار کنیم (ر.ک: پویمان، ۱۳۸۲: ۱/ ۱۳۶-۱۴۲). کانت می‌گوید:

وظایف ما نسبت به حیوانات هیچ نیست؛ جز وظایف غیرمستقیم ما نسبت به بشر. طبیعت حیوانی شباهت‌هایی به طبیعت انسانی دارد و ما با در نظر گرفتن این امر که حیوانات نیز نمودی از طبیعت بشری هستند، با انجام وظایف خود نسبت به حیوانات به شیوه‌ای غیرمستقیم وظیفه خود را در قبال بشریت ایفا می‌کنیم (همان، ۱۳۹).

هرچند دیدگاه کانت انسان‌محورانه است، می‌تواند بسیاری از انسان‌هایی را که فقط به منافع جامعه انسانی می‌اندیشند، متقاعد کند که نتیجه رعایت حقوق حیوانات عاید خود انسان‌ها می‌شود. کانت معتقد است انسانیت انسان حکم می‌کند از سگ پیری که همه عمر به او خدمت کرده، تا زمان مرگ نگه‌داری کند و گرنه سگ که در مقام قضاوت نیست تا علیه او حکمی صادر کند. او می‌گوید: «عطوفت نسبت به حیوانات بی‌زبان احساسات انسانی نسبت به بشر را رشد می‌دهد» (همان، ۱۴۱). عبارت آخر

کانت بسیار تأمل برانگیز است. در زندگی انسان‌های بزرگ مانند انبیا، اولیا و رهبرانی که در تاریخ بشریت اثرگذار بوده‌اند، می‌توان این رحم و شفقت به حیوانات را مشاهده کرد. شوپن‌آور^۹ می‌گوید: «اساس اخلاق، ترحم است؛ نه فقط به هم‌نوع خود، بلکه نسبت به تمام حیوانات» (هدایت، ۱۳۷۹: ۳۲۰).

هدایت و چوبک هم در این دو اثر و هم در آثار دیگر خود نشان داده‌اند انسانی که با گیاهان و جانوران رابطه‌ای مناسب و همدلانه ندارد، با انسان‌های دیگر نیز همین‌گونه است. چوبک در داستان «آتما سگ من» رفتار سهل‌انگارانه و نامناسب شخصیت اول داستان را در قبال خانواده، همسایه و دوستان، هم‌زمان با رفتار غیرمنطقی با دار و درخت حیاط منزلش و سگی که به او سپرده شده است، به‌خوبی به‌تصویر می‌کشد. در این دو داستان نیز، نویسندگان از رفتار نامناسب اهالی شهر با یکدیگر و با طبیعت سخن می‌گویند و این دو را کاملاً به هم مرتبط می‌سازند. هدایت در کنار هشدار به آزار و اذیت حیوانات در این داستان، از آسیب‌هایی حرف می‌زند که انسان به طبیعت اعم از آب‌وهوا و گیاه وارد می‌کند. گردوغبار، دود خودروها، وضع نابهنجار درختان و پرندگان، و آلودگی خاک‌ها و آب‌ها بخشی از این صدمات است (برای نمونه ر.ک: هدایت، ۱۳۴۲: ۱۰). چوبک نیز در داستان «انتری که لوطی‌اش مُرده بود» دست‌اندازی انسان به طبیعت و قطع درختان و آسیب رساندن به آن‌ها را به‌خوبی ترسیم می‌کند. این رفتارها برای انسان عادی جلوه می‌کند؛ اما به قول سهراب، پا گذاشتن روی قانون طبیعت است (برای نمونه ر.ک: چوبک، ۱۳۸۰: ۷۰).

۳-۱-۵. استدلال تکریم اراده برای زیستن

استدلال دیگری که هر دو نویسنده به‌طور ضمنی برای اثبات حقوق موجودات دیگر از جمله حیوانات آورده‌اند، اراده برای زیستن است که به باور بعضی فلاسفه اخلاق، ارزش ذاتی برای حیوانات دربردارد. پات و مخمل هر دو برای ادامه زندگی و حفظ جان خود می‌کوشند، به هر سو می‌روند و التماس می‌کنند و این یعنی جان‌دوستی و اراده حیات. آلبرت شوایتزر (۱۸۷۵-۱۹۶۵م) در مقاله «تکریم زندگی» هر موجود زنده‌ای را دارای ارزش ذاتی «اراده برای زیستن» می‌داند (پویمان، ۱۳۸۲: ۱/۲۹۶). او قول

دکارت را که گفت: «من فکر می‌کنم پس هستم» آغازی نحیف و دل‌خواسته می‌داند که به‌ناچار در مسیر انتزاع پیش می‌رود و آن را به این شکل تغییر می‌دهد: «من آن زندگی‌ام که می‌خواهد بزید و در میانه آن زندگی وجود دارم که می‌خواهد زندگی کند» (همان، ۲۹۷). در آموزه‌های اخلاقی پیشینیان نیز، چنین استدلالی مطرح شده است؛ از جمله سعدی به‌صراحت اراده حیات برای مور را دلیل محکمی برای عدم آزار این موجود که نماد ضعیفی است، می‌داند. جالب اینجاست که در ادامه، استدلالی از نوع کانتی را نیز ذکر می‌کند و میان ظلم به حیوانات و سنگ‌دلی شخص نسبت به دیگران ارتباط می‌بیند:

میازار موری که دانه‌کش است که جان دارد و جان شیرین خوشست
سیاه‌اندرون باشد و سنگ‌دل که خواهد که موری شود تنگ‌دل

(سعدی، ۱۳۲۱: ۲۷۹)

۲-۵. دلایل احساسی و اقناعی

بی‌شک، در هر اثر ادبی بیشتر با نوعی برانگیختن احساسی و اقناعی سروکار داریم تا با استدلال‌ات عقلانی. در این دو داستان و داستان‌های دیگر این دو نویسنده نیز، همواره سعی می‌شود از طریق توصیفات دقیق و چینش حوادث، حساسیت جامعه به رعایت حقوق حیوانات تحریک شود.

۱-۲-۵. ایجاد هم‌حسی و همدلی

در داستان «سگ ولگرد» توصیف آزار بدون علت سگی که گاه از روی ترس و گاه از روی نیاز عاطفی به انسان‌ها روی می‌آورد و تلاش می‌کند محبت و فداکاری خود را به انسان‌ها ثابت کند، حس ترحم خواننده را برمی‌انگیزد. هدایت در چند جا از داستان تقابل حس و نگاه انسان به سگ و نگاه سگ به آدم‌ها را ترسیم می‌کند. زمانی که شخصی می‌خواهد قلاده سگ را باز کند، سگ احساس می‌کند این شخص از روی مهربانی قلاده‌اش را می‌گشاید تا او احساس رهایی کند؛ اما در واقع قصد آن شخص برداشتن قلاده سگ است و بعد از آن لگد محکمی به او می‌زند و او را دور می‌کند (ر.ک: هدایت، ۱۳۴۲: ۱۷). پات بعد از گم شدن صاحب مهربانش احتیاج به نوازش داشت

و این نیاز او بی‌پاسخ مانده بود. دردناک‌تر از آن، علاقه او به ابراز محبت کردن به دیگری بود که او را از خود می‌رانند. بیان این احساسات و عواطف در سگی ولگرد، عاطفه و احساسات خوانندگان را تحریک می‌کند؛ تا جایی که دیگر به خود اجازه نمی‌دهد مرتکب چنین خطایی شود. شاید در عمل این تحریک احساسات بیشتر از استدلالات منطقی در میان عامه نقش بازدارندگی داشته باشد. «پست‌مدرن‌ها معتقدند، به‌جای خرد و منطق باید بر احساساتی مانند حیرت، غم و دلواپسی، حس وابسته بودن (به چیزی)، و دیگر واکنش‌های عاطفی و شهودی تکیه نمود» (Callicott & Frodeman, 2009: 42).

۲-۲-۵. بیان ریشه‌های روانی و فرهنگی حیوان‌آزاری

حیوان‌آزاری گاه بی‌هدف و بی‌دلیل همچون عادت زشت در جوامع انسانی اتفاق می‌افتد که ممکن است علل و ریشه‌های روانی شخصی یا جمعی داشته باشد؛ از جمله باورهای جمعی که می‌توان آن را در ادبیات، اسطوره، فرهنگ و حتی نحوه زیست هر ملتی جست‌وجو کرد. هدایت در آثار خود به برخی از این عوامل اشاره می‌کند. او لذت بردن از آزار حیوانات را در روان انسان امری نهادینه می‌داند. در همین داستان «سگ ولگرد»، در توصیف آزار سگ توسط پسر بچه‌ای می‌گوید: «بچه شیربرنج فروش لذت مخصوصی از شکنجه وی می‌برد» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۱). حمیدی شیرازی نیز در شعر «بت شکن بابل» این عادت ناپسند انسان‌ها را خیلی زیبا و صریح بیان می‌کند:

خلق را خونخوارگی اصل خوشی است / شادی مخلوق، از مردم‌کشی است
 کودکان از کشتن موران خوشند / مردمان از کودکی، مردم‌کشند
 (۱۳۶۷: ۲۵۰)

برداشت‌های اشتباه از گزاره‌های مذهبی یکی از عوامل حیوان‌آزاری است. هدایت منشأ لذت از آزردهن سگ در این داستان را با باورهای دینی پیوند می‌زند و مانند چند اثر دیگرش، مبنای قضاوت درباره آموزه‌های دینی را رفتار عامه قرار می‌دهد: «همه محض رضای خدا او را می‌زدند و به نظرشان خیلی طبیعی بود که سگ نجسی را که مذهب نفرین کرده و هفتاد جان دارد، برای ثواب بچرانند» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۱). این

درحالی است که نمی‌توان حکم کلی در این زمینه صادر کرد؛ زیرا اول اینکه، آزردن حیوانات به سگ خلاصه نمی‌شود و دوم اینکه، چه در عرفان و ادبیات و چه در بخش متون روایی، موارد متعددی حاکی از محبت به سگ‌ها و تأکید بر آن و نیز دربرداشتن پاداش اخروی برای این عمل وجود دارد و این امر ارتباطی با نجاست سگ‌ها ندارد. برای مثال، در **بوستان** سعدی که بی‌شک آبخشور اصلی تعلیم آن آموزه‌های اسلامی است، می‌خوانیم:

یکی در بیابان سگی تشنه یافت برون از رمق در حیاتش نیافت
 گله دلو کرد آن پسندیده‌کیش چو حبل اندر آن بست، دستار خویش
 به خدمت میان بست و بازو گشاد سگ ناتوان را دمی آب داد
 خبر داد پیغمبر از حال مرد که داور گناهان او عفو کرد
 (سعدی، ۱۳۲۱: ۲۷۶)

۳-۲-۵. نزدیک کردن جهان انسان و حیوان

شگرد دیگری که هدایت و چوبک جهت ترغیب انسان‌ها به رعایت اخلاق زیست‌محیطی به کار می‌گیرند، کم کردن فاصله میان دنیای انسان و حیوان و در نتیجه، کاهش نگاه انسان‌محورانه است. این کار گاه با عبارات و جملات صریح و مستقیم صورت می‌گیرد و گاهی از طریق صناعت ادبی همچون تشبیه، تشخیص و استعاره. هدایت در داستان «سگ و لگرد» شباهت‌های زیستی، احساسی و ادراکی میان انسان و سگ را یادآوری می‌کند. بیان این شباهت‌ها موجب می‌شود هم سگ را فاقد شعور و احساس نداند و هم بتواند جهان او را ادراک و با او همدردی کند. برای مثال، در توصیف سگ، مُدام به مقایسه آن با انسان می‌پردازد: «دو چشم باهوش آدمی در پوزه پشم‌آلود او می‌درخشید. در ته چشم‌های او یک روح انسانی دیده می‌شد [...] یک تشابه بین چشم‌های او و انسان وجود داشت؛ بلکه یک نوع شادی دیده می‌شد» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۰).

هوش، استعداد و قدرت یادگیری از امتیازات بزرگ انسان‌هاست؛ اما هدایت سعی می‌کند آن‌ها را از انحصار انسان خارج کند. سگ باهوش است و توانسته چیزهای زیادی را بیاموزد:

خودش را موظف می‌دانست که به صدای صاحبش حاضر شود که شخص بیگانه یا سگ خارجی را از خانه صاحبش بتاراند که با بچه صاحبش بازی کند، با اشخاص دیده و شناخته شده چه‌جور تا بکند، با غریبه چه‌جور رفتار بکند، سر موقع غذا بخورد و در موقع معین، توقع نوازش داشته باشد (همان، ۱۲).

او قادر بود محبت صاحبش را درک کند و او را از سایر آدم‌های حیوان‌آزار تمیز دهد: «آدم‌های اینجا ظاهراً شبیه صاحبش بودند؛ ولی به نظر می‌آید که احساسات و اخلاق و رفتار صاحبش با این‌ها زمین تا آسمان فرق داشت» (همان، ۱۳). هدایت در جزوه «انسان و حیوان» در دفاع از حقوق حیوانات می‌گوید: «وقتی انسان به درجه هوش حیوانی پی می‌برد، می‌تواند از خود سؤال کند: تا چه اندازه باید رعایت حقوق آن‌ها را مد نظر قرار داد؟» (۱۳۷۹: ۲۹۵). او درباره تفاوت هوش حیوان با هوش انسان می‌گوید:

حیوانات هوش دارند و بین نفع و ضرر خود فرق می‌گذارند [...] این هوش منحصر به احتیاجات طبیعی آن‌هاست و کمتر از راه طبیعت منحرف می‌شود. حیوانات برخلاف انسان که ضعیف است و نیاز به صنعت، تمدن و علوم، برای حفظ و بقای خود دارد، از بدو تولد مستقل هستند و نیازی به وسایل و آلات و ادوات برای کار کردن، غذا خوردن و دفاع از خود ندارند (همان، ۲۹۹).

هدایت حتی در جایی از داستان سعی می‌کند فاصله میان انسان با گیاهان را از بین ببرد و آن‌ها را با یک صفت و در کنار هم توصیف کند: «آدم‌ها، دکان‌ها، درخت‌ها و جانوران از کار و جنبش افتاده بودند. هوای گرمی روی سر آن‌ها سنگینی می‌کرد و غبار نرمی جلوی آسمان لاجوردی موج می‌زد که به واسطه آمدوشد اتومبیل‌ها پیوسته به غلظت آن افزوده می‌شد» (۱۳۴۲: ۹). چوبک نیز همین نگرش را در مورد درخت بلوطی دارد که سال‌ها پیش قطع شده بود و در کنده‌اش آتش روشن می‌کردند. استفاده از فعل «مردن» برای درخت حس قتل موجودی زنده به دست انسان را به خواننده منتقل می‌کند: «سال‌ها می‌گذشت که این بلوط مُرده بود» (چوبک، ۱۳۸۰: ۷۰).

شگرد دیگر این دو نویسنده برای کم‌رنگ کردن انسان‌محوری این است که در هر دو داستان نویسندگان برای برجسته کردن جایگاه حیوانات و اهمیت دادن به آن‌ها، نام و نشان مشخصی به آن‌ها داده‌اند. سگ و لگرد هدایت برعکس انسان‌ها که در این

داستان حضوری مبهم و بی‌نام‌ونشان دارند، دارای اصلیتی اسکاتلندی و نام مشخص (پات) است. همین‌طور انتر داستان چوبک شخصیت اول داستان است که برای خود نام‌ونشانی دارد و روایت زندگی و سرنوشت و احساساتش آن‌قدر مهم است که نام و تمام داستان به او تعلق دارد. این شگرد به حیوان‌هویی مشخص می‌بخشد؛ برخلاف زمانی که فقط با نام گونه از او یاد می‌شود.

۶. نتیجه

برخلاف تعاریف بیان‌شده از ادبیات متعهد از جمله تعریف سارتر، ادبیات متعهد فقط به مشکلات و مسائل انسانی و جامعه بشری نمی‌پردازد؛ بلکه می‌تواند دغدغه‌های زیست‌محیطی و سایر موجودات را نیز لحاظ کند. در بسیاری از داستان‌ها و نوشته‌های هدایت و چوبک، انسان محور جهان نیست و همه قضاوت‌های اخلاقی و ارزش‌ها متناسب با منافع او تعریف نمی‌شوند. حیوان موجود در هر دو داستان، اهلی است و در محیط شهر زندگی می‌کند. رابطه حیوانات اهلی با انسان‌ها براساس نوع نیاز یا عدم نیاز، دو سوی این رابطه، معنای متفاوتی پیدا می‌کند. از سوی دیگر، این نیاز خود به دو گونه مادی و عاطفی تقسیم می‌شود. در این داستان‌ها، رفتار انسان با حیوان در دو مورد اخلاقی نیست: یکی، زمانی که هیچ‌گونه نیازی به حیوان ندارد؛ مثل رفتار مردم با پات و دیگر، وقتی که این رابطه براساس نیاز مادی باشد و پیوند عاطفی شکل نگرفته باشد؛ مثل رابطه لوطی با مخمل. در هر دو داستان، نویسنده می‌کوشد نشان دهد که در حیوان رابطه براساس نیاز مادی به شکل غریزی به شکل‌گیری نوعی رابطه روحی یا عاطفی منجر می‌شود که لزوم رعایت اخلاق را درمورد آن‌ها دوچندان می‌کند. هر دو داستان بیانگر سرنوشت حیوانات اهلی و شهری است که از سویی، به دلیل زیستن در شهر توانایی و مهارت زیستن در دامن طبیعت و شکار و گریز را ازدست داده‌اند و از سوی دیگر، به سبب آزار مردم تاب ماندن در شهر را ندارند.

در این مقاله، همچنین به دنبال پاسخ این سؤال فرااخلاقی از نگاه نویسندگان این دو داستان بودیم که اصولاً چرا باید حقوق حیوانات را پاس بداریم و با آن‌ها رابطه اخلاقی داشته باشیم. از دل دو داستان و سایر نوشته‌های این دو نویسنده دو دسته

پاسخ استخراج و استنباط شد: پاسخ‌های عقلانی و منطقی: الف. پرهیز از گونه‌گرایی که به نوعی می‌شود آن را با جریان پرهیز از تبعیض نژادی و جنسیتی مقایسه کرد. استدلال‌های ریچارد رایدرا در این زمینه بیان کردیم و دیدیم که هدایت و چوبک، هر دو، نظیر چنین استدلالی را در داستان خود به کار برده‌اند. ب. استدلال کانتی که هرچند انسان‌محورانه است و برای حیوانات ارزش ذاتی قائل نمی‌شود، می‌تواند انسان‌های اخلاقی را به حفظ حقوق حیوانات ترغیب کند. براساس این استدلال، منع ظلم و بداخلاقی با موجودات دیگر زمینه را برای تهذیب اخلاق جامعه فراهم می‌کند. پ. استدلال تکریم اراده برای زیستن که به باور برخی از فلاسفه اخلاق، ارزش ذاتی را برای حیوانات به همراه دارد. این استدلال را هم در متون اخلاقی سنتی و هم در دیدگاه‌های جدید اخلاق زیست‌محیطی از جمله نظرگاه آلبرت شوایتزر مشاهده می‌کنیم. هدایت و چوبک توانسته‌اند در توصیفات و وقایع داستان چنین اراده‌ای را به تصویر بکشند. پاسخ‌های احساسی و اقتناعی: الف. ایجاد هم‌حسی و همدلی؛ ب. بیان ریشه‌های روانی و فرهنگ حیوان‌آزایی؛ پ. نزدیک کردن جهان انسان و حیوان.

تحلیل این دو داستان با توجه به ملاحظات اخلاق زیست‌محیطی - برخلاف نقدهایی که تاکنون با سایر رویکردها نوشته شده - پیوند محکمی با اندیشه‌ها و شیوه زیست این دو نویسنده دارد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد می‌توان شباهت‌هایی را میان اندیشه‌های فلاسفه غرب در حوزه اخلاق زیست‌محیطی با افکار این دو نویسنده یافت.

پی‌نوشت‌ها

1. environmental ethics
2. animal ethics
3. Lawrence Buell
4. Peter Singer
5. Tom Regan
6. speciesism
7. human association
8. montaigne
9. schopenhauer

منابع

- بری، پیتر و دیگران (۱۳۹۲). *درباره نقد بوم‌گرا* (مجموعه مقالات). مترجمان عبدالله نوروزی و حسین فتحعلی. گردآوری، مقدمه و ویرایش زهرا پارساپور. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بنسون، جان (۱۳۸۲). *اخلاق محیط زیست مقدمات و مقالات*. ترجمه عبدالحسین وهابزاده. مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- پویمان، لویی پ. (۱۳۸۲). *اخلاق زیست محیطی*. مترجمان محسن ثلاثی و دیگران. ج ۱. زیر نظر منصوره شجاعی. تهران: توسعه.
- پارساپور، زهرا (۱۳۹۲). *نقد بوم‌گرا، ادبیات و محیط زیست*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۹۳). «انترپوپی در طبیعت و جامعه در داستان گیله‌مرد». *ادبیات پارسی معاصر*. س ۴. ش ۴. صص ۲۷-۴۷.
- جاهد، محسن (۱۳۹۲). «اخلاق و حیوانات، رویکردها و نظریه‌ها». *فصلنامه اخلاق زیست محیطی*. س ۳. ش ۱۰. صص ۱۶۲-۱۸۸.
- چوبک، صادق (۱۳۲۸). *انتری که لوطی‌اش مرده بود*. تهران: جاویدان.
- حمیدی شیرازی، مهدی (۱۳۶۷). *دیوان حمیدی*. تهران: پازتک.
- دستغیب، عبدالعلی (۱۳۷۹). *نقد آثار صادق چوبک*. تهران: نشر ایما.
- دهباشی، علی (۱۳۸۰). *یاد صادق چوبک*. تهران: نشر ثالث.
- دهقانی، محمد (۱۳۸۰). *پیشگامان نقد ادبی در ایران*. تهران: سخن.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۶). *آشنایی با نقد ادبی*. تهران: سخن.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۲۱). *کلیات شیخ سعدی*. به اهتمام محمدعلی فروغی. تهران: چاپخانه علمی.
- شریفی ولدانی، غلامحسین و محمد چهارم‌حالی (۱۳۹۳). «بازتاب اسطوره در سنگ و لگرد هدایت». *نشریه ادب و زبان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهیدباهنر کرمان*. س ۱۷. ش ۳۶. صص ۲۳۳-۲۵۵.
- علیا، مسعود (۱۳۹۱). *فرهنگ توصیفی فلسفه اخلاق*. تهران: هرمس.
- فرزاد، عبدالحسین (۱۳۸۱). *درباره نقد ادبی*. تهران: قطره.
- قویمی، مهوش (۱۳۸۷). *گذری بر داستان‌نویسی فارسی*. تهران: نشر ثالث.

- محمودی، حسن (۱۳۸۱). *نقد و تحلیل و گزیده داستان‌های صادق چوبک*. تهران: روزگار.
- میرصادقی، جمال (۱۳۸۱). *داستان‌نویس‌های نام‌آور معاصر ایران*. تهران: اشاره.
- هدایت، صادق (۱۳۴۲). *سگ ولگرد*. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۹). *مجموعه‌نوشته‌های پراکنده صادق هدایت*. مقدمه حسن قائمیان. تهران: نشر ثالث.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۲). «سگ ولگرد هدایت». *ایران‌شناسی*. س ۱۵. ش ۵۷. صص ۷۴-۸۴.
- احمدی، مهریه «بررسی جامعه‌شناختی داستان سگ ولگرد». در:
<http://so-k.blogfa.com/post-10.aspx>
- رایدر، ریچارد (۲۰۰۶). «گونه‌سالاری». ترجمه حجت صوفی. در:
<http://ioos.ir/index.php/گونه-سالاری-۳-گونه-سالاری>
- صادقی، امیر (۱۳۸۹). «نگاه انسان‌شناختی به داستان کوتاه انتری که لوطی‌اش مرده بود». در:
<http://anthropology.ir/node/6469>
- Ahmadi, M. "Barresi-e Jame`e Shen khti-e D ts n-e Sag-e Velgard". at:
<http://so-k.blogfa.com/post-10.aspx>
- Barry, P. et al. (2013). *Darbāre-ye Naghd-e Boumgarā* (Researches). N. Abdullah & H. Fathali (Trans.). Collecting, Introduction & Edit Zahra Parsapour. Tehran: Pazhoheshg ĩe Oloum-e Ens ni va Mot le ĩe Farhangi. [in Persian]
- Benson, J. (2003). *Akhlāgh-e Mohit-e Zist, Moghadamāt & Maghālāt*. A. Vahabzadeh (Trans.). Mashhad: Jah d-e D neshg hi[in Persian]
- Callicott, J. Baird & R. Frodeman (2009). *Encyclopedia of environmental ethics and philosophy*. Editors in Chief. Vol. 1 & 2. Macmillan Reference USA, A part of Gale, engage Learning.
- Choubak, S. (1949). *Antari Ke Loutiash Mordeh Boud*. Tehran: J vid n. [in Persian]
- Dastgheyb, A. (2000). *Naghd-e Āsār-e Sādegh-e Choubak*. Tehran: Im . [in Persian]
- Dehbashi, A. (2001). *Yād-e Sādegh-e Choubak*. Tehran: S les. [in Persian]
- Dehghani, M. (2001). *Pishgāmān-e Naghd-e Adabi Dar Irān*. Tehran: Sokhan. [in Persian]
- Farzad, A. (2002). *Darbāreh-ye Naghd-e Adabi*. Tehran: Ghatreh. [in Persian]
- Ghavimi, M. (2008). *Gozari Bar Dāstān Nevisi-e Farsi*. Tehran: S les. [in Persian]
- Hamidi Shirazi, M. (1988). *Divan-e Hamidi*. Tehran: P lzangh. [in Persian]

- Hedayat, S. (1963). *Sag-e Velgard*. Tehran: Amirkabir. [in Persian]
- _____ (2000). *Majmou'eh Neveshteh ha-ye Parākandeh-ye Sadegh Hedayat*. Introduction: H. Gha'emi n. Tehran: S les. [in Persian]
- Homayoun Katouzian, M.A. (2003). "Sag-e Velgard Hedayat". *Iran Shenāsi. No. 57*. pp. 74-84. [in Persian]
- Jahed, M. (2013). "Akhl gh va Heyvan t, Rouykardh va Nazarieh ". *Akhlāgh-e Zist Mohiti. No. 10*. [in Persian]
- Mahmoudi, H. (2002). *Naghd Va Tahlil Va Gozideh Dāstānhā-ye Sādegh-e Choubak*. Tehran: Ruzg r.[in Persian]
- Mirsadeghi, J. (2002). *Dāstān Nevishā-ye Nāmāvar-e mo'āser-e Iran*. Tehran: Ishareh. [in Persian]
- Olya, M. (2012). *Farhang-e Tosifi-e Falsafeh-ye Akhlāgh*. Tehran: Hermes. [in Persian]
- Parsapour, Z. (2013). *Naghd-e Boumgerā, Adabiāte va Mohit-e Zist*. Tehran: Pazhoheshg ħ-Oloum-e Ens niva Mot le t-e Farhangi. [in Persian]
- _____ (2015). "Entropy Dar Tabi at va J ħ e Dar Dast n-e Gile mard". *Adabiāt-e Pārsi-e mo'āser. No. 4*. pp. 27-47. [in Persian]
- Philips, D. (1999). *Ecocriticism, Literary Theory, and the Truth of Ecology, Source New Literary History*. Vol. 30. Ecocriticism. pp. 577-9-602. The Johns Hopkins University Press.
- Pojman, L.P. (2003). *Akhlāgh-e Zist Mohiti*. M. Salasi & Others (Trans.). Tehran: Tose e. [in Persian]
- Rayder, R. (2006). "Gouneh S ħ i". H. Soufi (Trans.). at: <http://ioos.ir/index.php/>
- Sadeghi, A. (2010). "Negah-e Ens ħ Shen ħ ti Be D st ħ kout ħ Antari ke Loutiash Mordeh Boud". at: <http://anthropology.ir/node/6469>
- Sa'di, M. (1942). *Kolliāt-e Sheykh Sa'di*. M.A. Froughi. Tehran: Elmi. [in Persian]
- Sharifi Valdani, Gh. & M. Chahar Mahali (2015). "Bazt ħ Ostoureh Dar Sag-e Velgard-e Hedayat". *Nashrie-ye Adab Va Zabān, Dāneshkadeh-ye Adabiāt va Oloum-e Ensāni Daneshgah-e Shahid Bāhonar Kerman. No. 36*. pp. 225-233. [in Persian]
- Zarin Koub, A. (1997). *Āshnā'i Ba Naghd-e Adabi*. Tehran: Sokhan. [in Persian]